جلسه 151- 1393

**یک‌شنبه - 19/10/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که اگر فعل مقید به زمان باشد، مثل إرم جمرة العقبة فی نهار یوم العید، آیا با استصحاب بقاء نهار می توان اثبات کرد وقوع رمی را در نهار یا این اصل مثبت است؟

برای اینکه ثابت بشود که این استصحاب مشکلی ندارد واصل مثبت نیست، مرحوم آقای خوئی بیانی ذکر کردند:

آقای خوئی: جریان استصحاب در موضوع مرکب از دو جوهر ویا دو عرض، چون واقع الاقتران موضوع است

فرمودند در جائی که موضوع مرکب باشد از دو کلمه یا بیشتر و رابطه بین این دو کلمه رابطه جوهر و عرض نباشد، بلکه رابطه دو جوهر و یا دو عرض باشد، ما این موضوع را مرکب می دانیم از واقع الجزئین، و عنوان بسیط اقتران الجزئین موضوع اثر نیست، ولذا استصحاب اگر یکی از این دو جزء را اثبات کرد ضمیمه می شود به احراز وجدانی جزء دیگر و موضوع مرکب ثابت می شود. و لذا در بحث صلّ مع الوضوء فرموده اند که استصحاب بقاء وضوء اصل مثبت نیست، چون واجب مرکب است از نماز و وضوء، اتصاف الصلاة بالوضوء به این عنوان بسیط موضوع اثر نیست، واقع الاقتران بین صلاة و وضوء لازم است، واقع الاقتران یعنی این باشد و آن باشد، نماز بالوجدان هست و وضوء هم بالاستصحاب، بنا بر این ما مشکلی نخواهیم داشت.

در إرم الجمرة فی نهار یوم العید یا صل فی النهار هم همینطور است، ما موضوع مان مرکب است از فعل مکلف که رمی است یا صلاة است، و بقاء نهار، بقاء نهار را با استصحاب اثبات کردیم فعل مکلف هم که بالوجدان محقق شد اثر بر این بار می شود.

منتقی وبحوث: اگر قید غیر اختیاری باشد، تکلیف به غیر اختیاری معقول نیست

در منتقی الاصول و بحوث اشکال کرده اند که این بیان مختص است به جائی که قید اختیاری باشد مثل صل مع الطهارة، و یا اگر قید قید اختیاری است این مرکب متعلق حکم نباشد بلکه موضوع باشد برای حکم، مثل اغسل جسدک بالماء در تطهیر متنجس اغسل جسدک او ثوبک بالماء، یعنی الغسل بالماء مطهر، غسل بالماء موضوع است برای حکم به طهارت. و اما در جائی که قید غیر اختیاری است مثل زمان، و این فعل مقید به زمان هم متعلق تکلیف است اینجا معقول نیست التزام به تکلیف.

معقول نیست که صل فی النهار به نحو مرکب متعلق وجوب باشد، چون معنایش این است که یک امر ضمنی رفته است روی نماز، و امر ضمنی دیگر رفته است روی اینکه باید روز باقی باشد، مگر بقاء نهار در اختیار مکلف است. ولذا در این موارد قرینه عقلیه داریم که متعلق وجوب تقید الصلاة بالنهار است اتصاف الصلاة بالنهار است، که استصحاب بقاء نهار برای اثبات اینکه این فعل متصف است به اینکه در نهار واقع شده است این اصل مثبت خواهد بود.

ولذا در منتقی و بحوث گفته اند که این اشکال مثبتیت در استصحاب زمان نسبت به جائی که زمان قید واجب است قابل جواب نیست.

سؤال وجواب: وقتی زمان قید فعل واجب شد لامحالة چون امر ضمنی به خود این قید تعلق نمی گیرد محال است امر ضمنی به تحصیل قید چون غیر اختیاری است، پس امر ضمنی تعلق گرفته است به تقید یعنی اتصاف الصلاة بوقوعها فی النهار و امثال ذلک.

تعلیقه بحوث ومباحث: امر ضمنی دوم لزوم انتخاب زمان است

در تعلیقه بحوث[[1]](#footnote-1) و همنیطور اضواء[[2]](#footnote-2) و در تعلیقه مباحث[[3]](#footnote-3) گفته اند که این مطلب درست نیست که صل فی النهار این قید غیر اختیاری است، نخیر این قید اختیاری است، چون صل فی النهار یعنی صل فی زمان و یکون ذلک الزمان أی زمان الصلاة نهارا، امر ضمنی دوم به این نیست که این زمان تکوینی روز باشد، امر ضمنی دوم به این است که زمانی که برای نماز انتخاب می کنی روز باشد، زمانی که من برای نماز انتخاب می کنم در اختیار من هست، این غیر اختیاری نیست.

استاد: واقع زمان تحت اختیار نیست وزمان صلات رجوع به تقیید میکند

اقول: این مطلب انصافا خلاف آن چیزی است که در بحوث آقای صدر مطرح کرده است، و این اشکال به بحوث وارد نیست، چرا؟ برای اینکه ولیکن زمان الصلاة نهارا، این زمان الصلاة عنوان مشیر است یا موضوعیت دارد؟ اگر عنوان مشیر است به واقع زمان، خوب این غیر اختیاری خواهد بود که این زمان صل فی زمان و یکون هذا الزمان، نه زمان الصلاة بما هم زمان الصلاة، نه، هذا الزمان یکون نهارا، اینکه در اختیار ما نیست. اگر زمان الصلاة بما هو زمان الصلاة موضوع است که ولیکن زمان الصلاة نهارا، خوب این همان تقید است، شما استصحاب می کنید بقاء النهار را، ثابت نمی کند که زمان الصلاة نهار بود، حالت سابقه ندارد، زمان نماز روز بود این حالت سابقه متیقنه اش چیست تا آن را استصحاب کنید؟ کی ما می توانیم بگوئیم یک وقتی زمان نماز روز بود؟ یک وقتی زمان روز بود، کان الزمان نهارا، یک وقتی روز بود به نحو کان تامه، اما یک وقتی زمان نماز روز بود این حالت سابقه متیقنه ندارد تا استصحاب بشود.

مگر عنوان مشیر بگیرید، اگر عنوان مشیر بگیرید به واقع زمان، یعنی می گوئید این زمان اشاره می کنید به واقع زمان، خوب این زمان روز باشد مگر در اختیار من است؟ آنچه در اختیار من است این است که زمان انجام نماز را روز قرار بدهم، خوب این عنوان که اگر بخواهد موضوعیت داشته باشد استصحاب بقاء نماز برای اثبات اینکه زمان خواند نماز من روز بود اصل مثبت خواهد بود. و لذا این جواب که در تعلیقه بحوث و مباحث ذکر کرده اند تمام نیست.

جواب و سؤال: استصحاب بقاء نهار ثابت نمی کند زمان الصلاة نهار، قبلا روز بود الان هم روز است پس آیا زمان نماز روز است؟ این زمان روز است، اما زمان الصلاة بما هو زمان الصلاة، اگر زمان الصلاة موضوعیت داشته باشد باید بگوئیم زمان الصلاة قبلا روز بود، اما زمان الصلاة کی قبلا روز بود؟ حالت سابقه ندارد. اگر اشاره می کنید به واقع زمان، می گوئید من الان دارم نماز می خوانم، من نماز می خوانم در یک زمانی، استصحاب می گوید که زمان هنوز روز است، پس آیا زمان الصلاة روز است؟ این اصل مثبت است. چه فرقی می کند با آن اصل مثبتی که از اول مطرح شد که می گفت استصحاب می کنید که هنوز روز است می خواهید اثبات کنید که نماز شما در روز واقع شده است. ... شما پس بگوئید اصل مثبت نیست اتصاف الصلاة بکونها فی النهار بگوئید حتی تقید هم باشد اصل مثبت نیست، خوب این را که نمی گوئید، قبول دارید که اگر تقید باشد اتصاف الصلاة بکونها فی النهار موضوع حکم باشد اصل مثبت است، این را که منکر نشده اند در تعلیقه بحوث و مباحث، بلکه می گویند اتصاف الصلاة بکونها فی النهار موضوع حکم نیست متعلق حکم نیست، حکم موضوعش مرکب است از دو جزء: وقوع الصلاة فی زمان وکون ذلک الزمان نهارا، ولی می گویند آن جزء دوم فعل اختیاری مکلف است. ما این را اشکال می کنیم.

اشکال برخی به منتقی وبحوث: وجود اتفاقی قید واجب است، پس طلب غیر مقدور نیست

برخی در اشکال به این مطلب منتقی الاصول و بحوث گفته اند که ممکن است قید واجبی ما داشته باشیم که چون غیر اختیاری است تحت امر نمی رود، شما می گوئید قید واجب اگر بشود چون غیر اختیاری است محال است تحت امر و طلب برود، پس محال است شارع بگوید واجب است نماز بخوانی و واجب است الان روز باشد، این محال است، چون روز بودن الان در اختیار مکلف نیست. خوب مگر حتما شرط الواجب باید تحت طلب برود، شرط واجب چه بسا چون غیر اختیاری است تحت طلب نمی رود، و چه بسا اختیاری است و لکن وجود اتفاقی اش قید واجب شده است.

مثل آنچه که مرحوم شیخ انصاری در واجب مشروط می گفت که به واجب معلق برمی گردد ولکن شرط الواجب وجود اتفاقی اش شرط الواجب شده است، اذا زرت زیدا فسلم علیه، شیخ می فرمود شرط شرط الماده است، قیود به قیود ماده برمی گردد نه به قیود هیئت، وجوب فعلی است، و این زیارت زید شرط وجوب سلام بر او نیست که مشهور می گویند، بلکه شرط واجب است، و این واجب معلق است، یعنی وجوب فعلی است واجب عبارت است از سلام کردن به زید علی تقدیر زیارته. و لذا زیارت کردن زید می شود قید لواجب شرط الواجب نه شرط الوجوب. اما سنخ شرطیت این زیارت برای واجب این است که وجوده الاتفاقی شرطٌ به نحوی که طلب آن فعل مقتضی تحصیل آن شرط نیست. و این مطلبی است که مرحوم شیخ انصاری تصریح کرده در بحث واجب مشروط در مطارح الانظار[[4]](#footnote-4).

پس ممکن است حتی قید واجب اختیاری باشد ولی وجود اتفاقی اش قید بشود برای واجب، فضلا از اینکه بخواهد قید واجب غیر اختیاری باشد که محال ات تحت طلب برود، اما از قید واجب بودن خارج نمی شود.

پس اینکه شما می گوئید چون زمان غیر اختیاری است محال است قید واجب بشود به نحو مرکب، این درست نیست.

استاد: عدم امکان تقید واجب به امر غیر اختیاری

اقول: ما این مطلب را نمی فهمیم، این مطلب و اشکال به بحوث و منتقی برای ما مفهوم نیست. اگر یک شیئی غیر اختیاری بود لامحالة باید شرط وجوب بشود نمی تواند شرط واجب بشود، مرحوم شیخ در واجب مشروط مواجه است با همین مشکل، که چطور می شود یک چیزی شرط وجوب نباشد شرط واجب باشد ولی عقلا تحصیلش لازم نباشد؟ چطور می شود؟

شاید مقصود مرحوم شیخ از تقید ماده به امر اتفاقی،‌ تعلق امر به قضیه شرطیه باشد

ما در آن بحث گفتیم مقصود مرحوم شیخ این است که امر کرده است مولا به مفاد جمله شرطیه، مفاد جمله شرطیه غیر از مفاد یک مقید است، یک وقت می گوید که یجب علیک السلام علی زید مقید بزیارته، این محال است که این امر به مقید مقتضی تحصیل قید نشود، ولکن مرحوم شیخ می گوید امر رفته است روی مفاد جمله شرطیه، سلام علی زید علی تقدیر زیارته، این مفاد جمله شرطیه است، ما اینجور توجیه کردیم ولذا گفتیم فرمایش مرحوم شیخ معقول است، مرحوم شیخ می فرماید اراده مولا تعلق گرفته به مفاد جمله شرطیه، مفاد جمله شرطیه غیر از مقید است، مفاد جمله شرطیه یعنی ان زرت زیدا فسلم علیه این است که می گوید طلب می کنم از تو سلام کردن به زید را علی تقدیر زیارتک له، این غیر از طلب کردن این سلام بر زید است مقیدا بزیارته. ولی در مانحن فیه صل فی النهار که اینطور نیست، صل فی النهار که مفاد جمله شرطیه نیست، و لامحاله این نهار که قید غیر اختیاری است محال است که خودش تحت طلب برود، ولذا یا باید شرط الوجوب بشود، اذا کان النهار فصل، یا باید آن چیزی که شرط الواجب است اتصاف الصلاة بالنهار بشود، غیر از این محال است.

مگر می شود ما بیائیم بگوئیم صل فی النهار امر رفته است روی مرکب، معنای اینکه امر رفته است روی مرکب این است که امر رفته است روی ذات نماز و ذات نهار، اگر نهار غیر اختیاری است محال است امر به مرکب به آن تعلق بگیرد، یا باید اصلا تحت امر نرود بشود شرط الوجوب، اذا کان نهار فصل، یا اگر می خواهد شرط واجب بشود تقید الصلاة بالنهار اتصاف الصلاة بالنهار باید تحت طلب برود که فعل اختیاری من است، غیر از این این معقول نیست.

اگر شرط وجوب بشود ما حرفی نداریم، مولا بگوید اذا کان النهار موجودا فصل، امر مولا رفته روی ذات صلاة، البته شرط وجوب شرط واجب هم هست لبا، او مهم نیست، شرط وجوب شرط واجب و قید واجب لبا هست لحاظا که نیست، لحاظا متعلق وجوب ذات صلاة است، استصحاب می کنیم بقاء نهار را ثابت می کنیم وجوب ذات نهار را، او مشکلی ندارد. در جایی مشکل داریم که شارع در خطاب خودش واجب را مقید کرده است، فرموده الرمی ما بین طلوع الشمس الی غروبها، صلاة الظهر لابد ان تکون بین زوال الشمس الی غروبها، واجب را مقید کرده است، نه اینکه صرفا وجوب را مشروط کرده است به زوال. ما در اینجا امکان ندارد ملتزم بشویم به ترکیب، یا باید بگوئیم شرط الوجوب است که خلاف ظاهر است، که شرط الواجب نیست فقط شرط الوجوب است، این خلاف ظاهر است، و اگر شرط واجب است محال است آن فعل غیر اختیاری آن امر غیر اختیاری مثل زمان بشود متعلق وجوب.

ولذا به نظر ما این اشکال بر مثل آقای خوئی قابل جواب نیست.

توالی فاسد مطالب بحوث ومنتقی: 1- عدم امکان جریان استصحاب در قیود واجب بدلی

اما ما عرضمان این است که این مطالب که در بحوث و منتقی الاصول مطرح کرده اند لوازمی دارد که قابل التزام نیست، ولذا باید فکر اساسی کرد، لازمه این مطلب بحوث و منتقی الاصول این است که هر کجا ما واجب بدلی داشتیم متعلق وجوب قید غیر اختیاری داشت، ما در استصحاب این قید غیر اختیاری مشکل پیدا کنیم.

مولا گفته است اعتق رقبة مؤمنة، واجب بدلی است، می خواهیم استصحاب کنیم این رقبه ای که می خواهیم آزاد کنیم مؤمنه است، اشکال بحوث و منتقی الاصول پیش می آید، چرا؟ برای اینکه می شود شارع امر کند به مرکب بگوید واجب است بر تو عتق رقبه و واجب است بر تو که آن رقبه مؤمنه باشد. آقا مگر در اختیار من هست که این رقبه مومنه باشد یا کافره، معمولا در اختیار ما نیست، فمن یرد ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا، در اختیار ما نیست، پس بگوئید نمی شود امر ضمنی تعلق بگیرد بکون هذه الرقبة مؤمنة، باید واجب باشد اتصاف عتق الرقبة بکونه عتق رقبة مؤمنة، و استصحاب مؤمنه بودن این رقبه ثابت نمی کند اتصاف عتق را بانه عتق رقبة مؤمنه، آیا به این ملتزم می شیود؟

مولا گفته است اکرم عالما، استصحاب می گوید زید هنوز عالم است، آن وقتی که در حوزه بود عالم بود، رفت در شهرستان در یک ارگانی مشغول خدمت شد، اما دیگر علم فرّار است، ممکن است دیگر عالم نباشد، استصحاب می گوید بگو نخیر هنوز عالم است، خوب الاشکال هو الاشکال، عالم بودن او که در اختیار من نیست پس نمی شود شارع بگوید اکرم انسان و یجب علیک ان یکون ذلک الانسان عالما، مگر می شود من تکلیف بشوم به عالم بودن این آقا؟ مگر عالم بودن این آقا در اختیار من است؟ پس باید مقید بشود اکرم انسان و لابد ان یکون هذا الاکرام مقیدا بکونه اکرام عالم.

سوال... جواب: بله این چه اکرامی است که از وقتی که این عالم بود همینجور اکرام او را می کردید تا به امروز، حالا اگر همچنین فرضی بشود که شما اکرام مستمر بکنید او را بله، یک زمانی اکرام او اکرام عالم بود و الان کما کان، اما شما قادرید بر همچنین اکرام مستمر ما که قادر نیستیم، ما اکرام هایمان اگر هم باشد مقطعی است، یک اکرام تمام می شود بعد از مدتی یک اکرام دیگر شروع می شود، استصحاب کلی قسم ثالث می شود دیگر، بعد از استصحاب کلی قسم ثالث. این اکرام امروز حالت سابقه نداشته است. این یک نقض.

2- لزوم تفصیل در جریان استصحاب بین موضوع ومتعلق

نقض دیگر اینکه: لازمه این فرمایش بحوث و منتقی الاصول این است که مولا وقتی می گوید اغسل جسدک فی الماء، نگاه کنیم ببینیم این ارشاد است به حکم وضعی یا بیان حکم تکلیفی است، اگر در مورد جسد متنجس است خوب ارشاد است به حکم وضعی معنایش این است که غسل جسدک بالماء اذا کان متنجسا مطهرٌ، خوب اینجا می فرمایید که موضوع مرکب است از دو جزء: غسل جسدک بشیء و کون ذلک الشیء ماءا مطهر. اما خدا نکند این اغسل جسدک بالماء متعلق حکم تکلیفی باشد، چون می گوئید نمی شود مولا بگوید یجب علی ان تغسل جسدک بشیء و یجب علیک ان یکون ذلک الشیء ماءا، چون در اختیار من نیست، آنی که آب است خدا او را آب قرار داده است "افرأیتم الماء الذی تشربون أ انتم أنزلتموه من المزن ام نحن المنزلون" مگر در اختیار ماست؟ پس می گوئید نمی شود امر بشود که اغسل جسدک بشیء و یجب علیم ان یکون ذلک الشیء ماءا. پس باید مقید باشد، الغسل بالماء به نحو مقید، و بگوئید استصحاب کون هذا ماءا ثابت نمی کند عنوان الغسل بالماء را، چون عنوان مقید و بسیط شد نه عنوان مرکب از دو جزء.

آنوقت لازمه اش این است که شما که می گوئید شرط نماز غسل وجه و یدین است بالماء، چون حداقل بحوث اینجور قائلند، منتقی می گویند طهارت شرط است، حرفی نیست، او می شود حکم وضعی، اغسل وجهک و یدیک بالماء می شود یعنی غسل وجهک و یدیک بالماء مطهر له من الحدث. اما کسانی که مثل بحوث می گویند نه، خود وضوء شرط نماز است، خود غسل الوجه والیدین بالماء متعلق امر است در نماز، خود غسل الجسد حین الجنابة متعلق امر است در نماز، خود غسل الجسد بالماء متعلق امر است در غسل جمعه و امثال ذلک. وقتی شد متعلق امر، استصحاب کون هذا ماءا بخواهد اثبات کند تحقق الغسل بالماء را می شود اصل مثبت. خود این تفصیل ها عرفی نیست.

3- تغییر شرط به جزء، بطلان عمل در فرض تعلق نهی

نقض سوم اینکه: اینکه شما و همینطور آقای خوئی در صلاة مع الوضوء آمده اید گفته اید امر ضمنی رفته روی ذات نماز و ذات وضوء، یا صل مع التستر، امر ضمنی رفته روی ذات نماز و تستر، تقید الصلاة بالوضوء یک عنوان انتزاعی است متعلق امر نیست، تقید الصلاة بالتستر یک عنوان انتزاعی بسیط است متعلق امر نیست، ولذا استصحاب بقاء تستر یا بقاء وضوء نیازی ندارد اثبات کند تقید الصلاة و اتصاف الصلاة بالوضوء و التستر را تا اصل مثبت بشود.

حالا غیر از اینکه لازمه این مطلب تفصیل بین شرط اختیاری و غیر اختیاری مثل زمان است، که این تفصیل هم به نظر ما عرفی نیست، حالا منتقی و بحوث ممکن است بگویند برهان عقلی که آمد دیگر عرف باید ساکت بشود، ولی به هر حال عرفی نیست این را باید بپذیریم، اگر راه حلی باشد که عرف بپذیرد او مقدم است.

علاوه بر این، این نتیجه اش این است که دیگر ما شرط الواجب مان در شرط اختیاری تبدیل بشود به جزء الواجب، یعنی در حقیقت فرقی بین رکوع نماز و وضوء برای نماز نباشد، چطور در رکوع می گوئید امر رفته روی ذات رکوع و ذات سجود و ذات تکبیرة الاحرام، یک امر دیگر هم رفته روی ذات وضوء ، یا کون المکلف متوضئا، خوب این خلاف وجدان عرفی است و خلاف مبانی خود این بزرگان است، کجا؟ در بحث ساتر مغصوب هم آقای خوئی دارد در فقه[[5]](#footnote-5)، ولو فتوایش اینطور نیست[[6]](#footnote-6)، حالا کدامها مقدم است، بحث استدلالی می کند صلاة مع الساتر المغصوب عمدا هم صحیح است، در تعلیقه عروه می گوید باطل است[[7]](#footnote-7)، حالا خالف الفتوا البحث الاستدلالی. ولی آقای صدر که هم در بحث استدلالی[[8]](#footnote-8) و هم در فتوا[[9]](#footnote-9) گفته نماز در ساتر غصبی عمدا هم صحیح است، چرا؟ برای اینکه تستّر شرط است نه جزء، آن چیزی که متعلق نهی است در تستر به ساتر مغصوب ذات شرط است ذات تستر است، ولی متعلق امر در شرط که ذات شرط نیست، بلکه اتصاف و تقید الواجب است به این شرط، تقید الصلاة بالتستر، یعنی کون الصلاة فی حال التستر، این متعلق امر است در شرط، متعلق نهی ذات تستر است، ترکیب شد انضمامی، متعلق نهی با متعلق امر یکی نشد.

خوب این خلف اینی است که در این بحث شرط اختیاری شما گفتید که متعلق امر ذات شرط است، خوب متعلق نهی هم که در تستر به ساتر مغصوب ذات شرط است، لذا ترکیب می شود ترکیب اتحادی، و این خلف فرمایش شماست در بحث صلاة در ساتر مغصوب عمدا.

این توالی فاسد مبین خروج استصحاب قید برای اثبات تقید از اصل مثبت است

به نظر ما تنها راه حل برای این مخمصه این است که ما بپذیریم که تقید متعلق امر است، تقید الصلاة بکونها فی النهار متعلق امر است، ولی استصحاب بقاء نهار نسبت به اثبات تقید الصلاة بالنهار و اتصاف الصلاة بالوقوع فی النهار این از دلیل استصحاب خارج نیست، لاتنقض الیقین بالشک را عرف شامل این موارد می داند، وقتی به عرف بگویند شارع گفت باید نماز بخوانی در روز، رمی جمره بکنی در روز، یک وقت خطاب متضمن این لفظ نهار نیست، آنی که در خطاب آمده یک عنوان بسیط است، مثل عنوان مثلا اول الشهر، خوب این عنوان بسیط است، استصحاب بکنیم دیروز ماه شوال نبود، امروز هم که بالوجدان ماه شوال است، حالا نمی دانیم روز اول ماه شوال است یا دوم، پس امروز اول الشوال است؟ بله عرف می گوید این عنوان اول الشوال یک عنوان بسیط است حالت سابق ندارد. حالا بالاخره اینجا اصل مثبت بودن واضحتر است.

بعضی ها همینجا را هم گفته اند اصل مثبت حجت است، مرحوم شیخ می گوید ظاهر مشهور این است که اصل مثبت را در اینگونه موارد حجت می دانند، ولی خیلی ها منکرند، ما فعلا راجع به او بحث نمی کنیم، جائی که در خطاب یک لفظی آمده، صل فی النهار یا إرم فی النهار، این را می دهند درست عرف، لاننقض الیقین بالشک را هم می دهند دست عرف، خوب می گوید شما قبلا یقین داشتی که روز است الان شک داری که روز شده است یا نه، هی دو دل هستی، می گوئی نکند شب شده، نمی خواهی رمی جمره کنی می گوئی حالا شاید شب شده دیگه ولش کن، می رویم فردا می آییم قضاء می کنیم. آن آقایی که پیش شما هست می گوید مگر امام صادق علیه السلام نفرمود لاتنقض الیقین بالشک ابدا؟ خوب تو مگر یقین نداری که قبلا روز بود، خوب الان هم شک داری که شب شده یا نه، پس آثار روز را بار کن، تا این را می گویند از آن طرف هم که گفته اند إرم جمرة العقبة فی النهار عرف بار می کند اثر این رمی الجمرة فی النهار را.

سؤال و جواب: اشکال اصل مثبت عقلی نیست، اشکال اصل مثبت این است که از لانقض الیقین بالشک نمی شود حجیت اصل مثبت را اثبات کرد، حالا لاتنقض الیقین بالشک اگر در نظر عرف بتواند اثبات کند تقید الصلاة بالنهار را، این چه مشکلی دارد.

ما از این لوازم غیر عرفیه که مطرح کردیم پی می بریم که این مقدار از اصل مثبت مشمول لاتنقض الیقین بالشک است، این چه مشکلی دارد؟

نفرمائید که اگر شارع بگوید اذا اقترن الصلاة بالنهار فافعل کذا، یا در همان مثال دیروز اذا رکع المأموم قبل ان یرفع الامام رأسه، آنجاها چرا شما نمی گوئید استصحاب حجت است؟ استصحاب می گوید زمان باقی است، شما هم که نماز خوانده اید، فتقارن الصلاة مع النهار، عنوان اذا تقارن الصلاة مع النهار موضوع است، خوب عنوان تقارن چرا اثبات نمی شود، یا عنوان قبلیت رکوع مأموم چرا اثبات نمی شود قبل ان یرفع الامام رأسه؟

افتراق تقید اسمی وتقید حرفی

می گوئیم فرقش این است که گاهی تقارن با یک ادات اسمی بیان می شود، گاهی با حروف اداء می شود، بیان تقیدات و اقترانات به ادوات حروف از نظر عرفی همان اندکاکیت حروف وآلیت حروف در آن لحاظ می شود، چه جور حرف معنای آلی دارد لحاظ مستقل نمی شود، در مقام استصحاب هم وقتی شما استصحاب کردید بقاء زمان را، و نماز و رمی هم که بالوجدان در این زمان مشکوک انجام دادید، آن الصلاة فی النهار که این فی ادات حرفی است برای بیان ظرفیت ثابت می شود.

تأمل بفرمائید آقای سیستانی اینجا مطالبی دارند عرض کنیم و بحث را انشاء الله دنبال کنیم، والحمد لله رب العالمین.

1. - بحوث ج6ص276 [↑](#footnote-ref-1)
2. - اضواء وآراء ج3ص300 [↑](#footnote-ref-2)
3. - مباحث الاصول ج5ص383 [↑](#footnote-ref-3)
4. مطارح الانظار ج1ص267 [↑](#footnote-ref-4)
5. - موسوعة الإمام الخوئي، ج‌12، ص: 133‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. - منهاج الصالحین ج1ص137 [↑](#footnote-ref-6)
7. - ولی صریح تعلیقه عروه عدم اشتراط اباحه ساتر است العروة المحشی ج2ص327 [↑](#footnote-ref-7)
8. - بحوث ج4ص48 [↑](#footnote-ref-8)
9. - منهاج الصالحین المحشی ج1ص188 [↑](#footnote-ref-9)